

ده است

هادی مومنی:

هیاهویی بسیار برای هیچ

بهرام توکلی را بیشتر به واسطه ساخت فیلم‌هایی مثل «اینجا بدون من»، «بیگانه»، «آسمان زرد کم عمق»، «تنگه ابوقریب»، «غلام‌رضا تختی» و... می‌شناسیم. او ثابت کرده که به تجربه ساخت آثار متفاوت علاقه‌مند است. توکلی پیش‌تر به واسطه نگارش فیلمنامه سریال «هنگ آبی» با شبکه نمایش خانگی همکاری کرده بود؛ سریالی که نتوانست با اقبال چندانی روبرو شود. در سریال مترجم، توکلی خودش دست به کار شد و اولین سریالش را کارگردانی کرد؛ سریالی که در نقطه شروع تکلیف مخاطبان را با خودش مشخص کرد و نشان داد با اثری به نسبت پیچیده مواجهیم و برای دنبال کردن آن باید ذهنی فعال داشته باشیم و تلاش کنیم در معنا دهی به اثر شرکت کنیم. او با علم به اینکه قسمت اول سریال اهمیت ویژه‌ای دارد، آن را با ریتمی تند پیش برد و بدون فوت وقت شخصیت‌هایش را معرفی کرد و با حرکت دایره‌وار غزاله در مسیر داستان، شمایی کلی از وضعیت و موقعیت سریال پیش روی مخاطبان گذاشت.

توکلی در فیلم‌سازی بیش از آنکه به دنبال محتوا باشد به دنبال فرم است و ساختار در سبک فیلم‌سازی اش بر موضوع ارجحیت دارد. از همین رو در هر اثر به دنبال شیوه‌های بیانی نو و تازه است. به همین خاطر در سریال مترجم، موضوعی ساده بیش از حد پیچیده شده است و فرمی طراحی شده که مناسب این محتوا نیست. در حالی که مهم‌ترین عنصر در فیلم هم‌بستگی و تنیده شدن فرم در محتواست، وقتی فرم و محتوا در راستای هم نباشند، مخاطب اثر را پس می‌زند، هر چند که این اثر در قسمت‌های اول خود موفق شده باشد توجه برخی مخاطبان، خصوصاً آنها که به دنبال کار متفاوت بودند را جلب کند. اما در ادامه، روایت با پیچیده کردن مسئله‌ای که برای مخاطب مهم نبود، وضعیت به هم ریخته‌ای را به نمایش گذاشت که پاسخگوی نیاز مخاطب در این ژانر نبود.

پیچیدگی در آثار مدرن مولفه کارآمدی است، اما این مسئله منوط به این است که این پیچیدگی موفق به ایجاد یک فضای تخیلی و آزادی ذهن شود و نه یک فضای بیش از حد باز که خروج از آن مخاطب را به بیراهه‌های بی معنا شدن می‌کشاند.

استفاده از کاراکترهای روان شناختانه نیز دومین نکته مثبت در سریال مترجم بود که متأسفانه آن هم در ادامه به خاطر نبود قصه نتوانست چندان موفقیت‌آمیز عمل کند. در سریال مترجم ما در دنبال کردن خط قصه به یک سردرگمی غیر زیباشناسانه می‌رسیم. این مسئله نیز از بسته بودن متن و فضای جهان داستانی نشأت می‌گیرد، در فیلمنامه نویسی ما با دو نوع متن سروکار داریم متن باز و متن بسته، متن‌های بسته تک معنایی هستند و در متن‌های باز با تکرار معنا طرف هستیم. نکته‌ای که در اینجا مهم است ایجاد نوعی از متن بینابینی است که با افراط‌گری در باز بودن، حس بسته بودن را القا می‌کند. به این معنی که به مخاطبین اجازه تکرار برداشت‌های متنوع از متن را می‌دهد، اما در ادامه هیچ کدام از این برداشت‌ها راه به جایی نمی‌برند. تاکید کارگردان برای پیچیده کردن ماجرا باعث شد که مخاطب با اثر همراه نشود و سریال در میانه دچار بی‌هدفی شد و حسی از یک هیاهویی بسیار برای هیچ را برای مخاطب القا کرد. عموماً شخصیت‌های فیلم‌های توکلی در آثار شخصی‌تر کارگردان آدم‌های طبقه متوسط هستند که گرایشی آشکار به هنر و فعالیت‌های فرهنگی دارند. به یاد بیاوریم شخصیت اصلی فیلم سینمایی «اینجا بدون من» که چطور عشق به سینما داشت و مجله فیلم جمع می‌کرد و دغدغه «نوشتار» داشت. در فیلم سینمایی «آسمان زرد کم عمق» هم قصه از همین قرار است، اینبار مجاز مرسل می‌بینیم از نسبت بین جنون، خلاقیت، هنر و زندگی. به نظر می‌رسد برای توکلی سینما فقط ابزار انتقال معنا نیست، چرا که در هر اثرش آگاهانه به چیستی سینما می‌اندیشد و ماهیت تصویر و روایت نیز برایش تبدیل به مسئله می‌شود.

سریال مترجم علیرغم اینکه از نظر ساختاری شروع خوبی داشت در ادامه با عدم تعادل معنا و فرم مواجه می‌شود. توکلی در مترجم در دام فرم گرفتار می‌شود، او با آمیختن مسائل روانشناختی در فرم معمایی، به هم ریختگی نامتناجسی را نمایش می‌دهد که باعث شکست سریال می‌شود. روان‌کاوی و هنر یکی از مهم‌ترین علاقه‌های این کارگردان صاحب سبک و نگاه است. او در آثار مختلف قبلی خود نشان داده بود که روان‌کاوی را می‌فهمد و نسبت و وثیق آن با سینما را به درستی دریافته است. در سریال مترجم نیز خواهر غزاله (باز یگر نقش اصلی) روان‌کاوست و همسرش باز یگر تئاتر. این موضوع باعث می‌شود که مخاطب به شکلی آشکار به هر دو موضوع سرک بکشد. اما بی‌شک مهم‌تر از این اشارات رویکرد روان‌کاونه‌ای که در ساختار و متن سریال مترجم مستتر بود که نتوانست پاسخ روشنی به جهان داستانی سریال بدهد.

پیش برنده را دارد، بی‌جواب می‌گذارد و این عنصر مهم که چه کسی پیش برنده این جریان است، مدام میان نقش‌های دیگر به موازات پاس کاری می‌شود. تا اینکه با اعترافات دم مرگ مهندس آنچه که مخاطب در میانه سریال از دست داده بود، به او داده می‌شود. اما خیلی دیر و بی‌نتیجه! چرا که مخاطبی در همان نیمه‌میان در ورطه بی‌هدفی رها شده است. ناگفته پیداست که اصولاً در سریال‌سازی آنچه که بسیار مهم و تاثیرگذار است پایان بندی درست و به جاست اما نباید از نیمه‌میان داستان که وظیفه مهم‌تری را به عهده دارد، جاماند. در هر صورت پایان بندی این سریال در غیر قابل پیش‌بینی بودن موفق عمل کرد اما پاسخ روشنی به آن حجم از پیچیدگی‌های روانی و درونی سریال نداد. پاسخی که بتواند همه احتمالات و سوالات گشوده شده در طول سریال را جوابگو باشد.

مسئله بی‌هدف شدن داستان سریالی مترجم و بی‌انگیزه شدن مخاطب در تماشای این سریال کاملاً در کاراکتر مهندس که نقش آن را صابر ابر بازی میکند، نمود پیدا می‌کند. نقشی به شدت جذاب که با نقش پردازی منحصر به فرد صابر ابر تبدیل به شخصیتی خاص و مورد تأیید برای مخاطب می‌شود و در همان ابتدای سریال به عنوان قهرمان پیش برنده پذیرفته می‌شود چنانچه، قسمت پنجم از این سریال که به طراحی اتاق فراری از جانب شخصیت مهندس مربوط می‌شود، از جذابترین و پرکشش‌ترین قسمت‌های این سریال شود. اما در ادامه سریال با نمایش حذف تدریجی مهندس به عنوان یک قهرمان پیش برنده و کنش‌مند و خالی کردن شانه‌های او از حوادث پیش رو، انگیزه مخاطب را برای دنبال کردن ماجرا فرو می‌کاهد، به خصوص اینکه مدام در اینکه کدام شخصیت در این ماجرا نقش

